هو العلیم

وجود مادّی چیزی جز ظهور وجود مجرد نیست

برگرفته از کتاب «افق وحی»

حضرت علامه آیت‌الله حاج سید محمدحسین

حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

حقیقت جعل و افاضه از مبدأ هستی که همان وجود بسیط و اطلاقی است به وجود برمی‌گردد نه به ماهیّت. یعنی اراده و مشیّت حقّ بر حدّ گذاردن و مقیّد نمودن همان وجود بالصّرافه است که از این فعل حقّ به خلق و ابداع تعبیر و تفسیر می‌شود و در نتیجهٔ همین افاضه و اضافه اشراقیّه است که ما تشخّص و تعیّن وجود را در خارج مشاهده و لمس می‌کنیم، و بر این اساس هر بروز و ظهور خارجی و انکشاف اثری از آثار، که از این وجودات مقیّده در خارج ملاحظه می‌شود به اصل وجود آن برمی‌گردد نه به ماهیّت آن، و از آنجا که اصل وجود دارای سه وصف علم و حیات و قدرت است طبعاً و لاجرم باید این سه وصف جزء لا ینفکّ همان موجود متعیّن خارجی باشد چه به حسب ظاهر جاندار و چه بی‌جان و این حقیقت همان دقیقه و لطیفه‌ای است که آیات کریمه قرآن مجید و آثار وارده از حضرات معصومین علیهم السّلام بدان دلالت و اشارت دارد.

شکّی وجود ندارد که حقیقت علم یک حقیقت مجرّد و بدون صورت است که خود متعلّق به یک

امر مجرّد است و آن امر مجرّد همان وجود بحت و بسیط است که خود قائم به ذات خود و مستغنی از غیر است چه در علم به ذات خود و چه در علم به آثار و لوازم خود و این علم همراه با قدرت و حیات لازم لا ینفکّ از وجود بالصّرافه می‌باشد و هیچ‌گاه جدای از او نبوده بلکه مساوق با او در تعیّن و هویّت خارجی وجود می‌باشد. در اینجاست که اتّحاد علم و عالم و معلوم در وجود بالصّرافه تحقّق پیدا می‌کند. و این اتّحاد با اتّحاد نفس آدمی به صور علمیّه اشیاء تفاوت دارد زیرا در تصوّرات نفس حقائق علمیّه با قالب صورت در مثالیّات بروز پیدا می‌کند به خلاف تحقّق علم در وجود بالصّرافهٔ باری تعالی که آن ما فوق حقائق مثالیّه و صور برزخیّه می‌باشد و این اتّحاد از خصائص ذات وجود است چه در ذات باری و چه در ذات سایر موجودات.

حال پس از بیان این نکته باید دید این حقائق علمیّه که به نفس ذات وجود تعلّق گرفته است تا چه حدّ می‌تواند نسبت به آثار و مظاهر وجود گسترش و توسعه و شمول یابد؟ آیا این توسعه در نزول

حقیقت وجود تا حدّ مادّه و موجودات مادّی گسترش می‌یابد یا قبل از آن در عالم مثال و برزخ متوقّف می‌شود طبق بیان مرحوم علاّمه طباطبائی ـ قدّس سرّه ـ از آنجا که مادّه هیچ سنخیّتی با مجرّد که همان حقیقت علمی است ندارد طبعاً حقیقت علم به صور برزخی مادّه و مادّیات تعلّق می‌گیرد نه به خود مادّه و اعیان خارجی مادّه، و آن حقیقت وجود از جهت حیثیّت علمی با مثال مادّه سر و کار دارد نه با خود مادّه.

امّا با بیانی که گذشت اگر سریان وجود بالصّرافه را در حدّ مادّه متوقف کنیم و دائره وجود علمی آن را منحصر به جنبهٔ مثالی او بگردانیم عملاً قائل به وجود حدّ و مرز در این دائرهٔ نزول شده‌ایم و وجود بالصّرافه را از صرافت عزل نموده‌ایم و حیثیّت اطلاقی او را مقیّد نموده‌ایم و این واضح البطلان است زیرا همان طور که نفس ذات وجود به واسطه صرافت و بساطت و اطلاق و لا حدّی خود جمیع عوالم مجرّده را در بر می‌گیرد همین طور به خود مادّه و مادّیات نیز سرایت نموده آنها را نیز در حقیقت مجرّده خود محو و فانی می‌سازد و این اعیان

خارجی گرچه به صورت ظاهر در لباس مادّه و کون و فساد در آمده‌اند امّا در حقیقت خود همان حیثیّت تجرّدی را دارا می‌باشند و این است معنای آیه شریفه: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيم﴾[1].

اگر وجود مادّی در لباس مادّه مانع از سریان حقیقت وجود بالصّرافه در آن گردد پس چگونه اتّصاف ذات حقّ که مجرّد صرف و بسیط علی الاطلاق است می‌تواند در آن نفوذ و رسوخ یابد و آن را در حیطهٔ اقتدار و قهّاریّت و هیمنه و سلطنت خود درآورد چنانچه فرمود:

﴿وَ هُوَ الَّذي فِي السَّماءِ إِلهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِله﴾[2]

پس از اینجا پی می‌بریم که وجود مادّی چیزی جز همان وجود مجرّد نیست الاّ اینکه به لباس دگری ظهور یافته و به شکل دگری از اشکال وجود درآمده است و از اینجا مسأله ربط حادث به قدیم روشن می‌شود و مسأله حدوث و قدم عالم واضح می‌گردد و سنخیّت بین مادّه و مجرّد برملا می‌شود و حلقهٔ

---

[1] سوره الحدید (۵۷) آیه ۳.

[2] سوره زخرف (۴۳) آیه ۸۴.

مفقوده جایگاه خود را باز می‌یابد که توضیح این مسأله را به طور مشروح در مباحث فلسفی آورده‌ایم.[1]

[1] افق وحی، ص ٦١ و ص ٦٥ الی ٦٦.